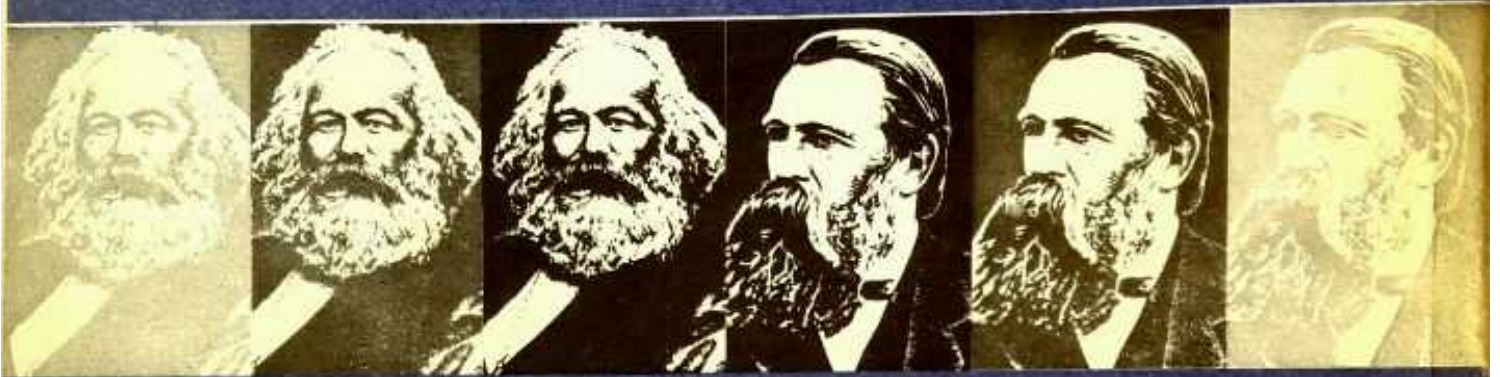


مسائل سیاسی اجتماعی



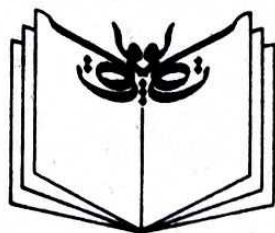
از مجموعه آثار ۸
کارل مارکس - فریدریش انگلس
ترجمان: بیژن

مسائل سیاسی اجتماعی

ک. مارکس ف. انگلس

فهرست

صفحه	عنوان
۵	طبقات لازم و طبقات زائد جامعه
۱۱	تحلیلی از زمان
۱۵	در باره انحطاط فئودالیسم و اعتلای بورژوازی
۳۲	قیام مه ۱۸۴۹
۳۶	پیام به کنگره بین المللی دانشجویان سوسیالیست



انتشارات تکاپو

مسائل سیاسی اجتماعی
نویسندگان: کارل مارکس، فریدریش انگلس
برگردان: انتشارات سوسیالیزم (بیژن)
چاپ اول در ایران زمستان ۱۳۵۸
تیراژ: ده هزار نسخه
حق چاپ محفوظ

طبقات لازم و طبقات زائد جامعه

اکثر اوقات این سؤال مطرح شده است که: طبقات مختلف جامعه تا چه حد مفید و یا حتی لازم میباشند؟ و طبعاً جواب آن در مورد هر دوره تاریخی متفاوتست. بدون شك زمانی وجود داشت که آریستوکراسی مالکین زمین؛ يك عامل اجتناب ناپذیر و لازم جامعه بود ولی این مربوط به دورانی بسیار بسیار قدیم است. و سپس زمانی فرارسید که به علت همان ضرورت، يك طبقه متوسط سرمایه دار بوجود آمد، یعنی به قول فرانسویها بورژوازی، که بر علیه آریستوکراسی مالکین زمین مبارزه کرد، قدرت سیاسی آنها درهم شکست و به نوبه خود به سلطه اقتصادی و سیاسی نایل آمد. ولی از زمانی که طبقات بوجود آمدند تا کنون، هرگز دورانی وجود نداشته است که بدون وجود يك طبقه زحمتکش دوام آورده باشد. تنها اسم و موقعیت اجتماعی این طبقه تغییر میکند، سرفها جانشین بردهها شدند و این نیز به نوبه خود بوسیله کارگران آزاد، جانشین شد، کارگرانی که آزادتر از سرفها بودند ولی بجز نیروی کار خودشان از هر نوع مالکیت دنیوی نیز آزاد (بی بهره) بودند. ولی مسلم است هر نوع تغییراتی هم که در اقشار غیر مولده جامعه صورت گیرد، با وجود این هرگز هیچ جامعه ای نمیتواند بدون وجود يك طبقه تولیدکننده به حیات خود ادامه دهد. بنابراین تحت

هر نوع شرایطی، این طبقه (طبقه مولده) ضروری میباشد، مگر آنکه زمانی فرا برسد که طبقه مولده دیگر يك طبقه نبوده بلکه شامل تمام جامعه باشد.

حالا چه ضرورتی برای وجود هر يك از صفات سه گانه موجود میباشد؟ آریستو کراسی مالکین زمین در انگلستان لاقلاً از نظر اقتصادی زاید است، در حالیکه در ایرلند و اسکاتلند، بعلت گرایشی که در جهت غیر مسکون ساختن روستاها دارد، صرفاً بصورت مزاحم در آمده است. تمام خدمتی که مالکین ایرلند و اسکاتلند میتوانند ادعای انجام آن را داشته باشند، اینست که انسانها را به آن سوی دریاها (منظور مهاجرت دهقانان بآمریکا و سایر نقاط دنیا) و یا در اثر گرسنگی به دیار رحمت فرستاده اند و احشام و حیوانات غیر اهلی را جانشین ایشان نموده اند. رقابت مواد غذایی گیاهی و حیوانی همچنان رو به توسعه است و آریستو کراسی ملاکین انگلیس - لاقلاً بخشی از آن که بعلت تملک های بزرگ در شهرها، پشتش محکم است - هنوز به همان کار ادامه میدهد و بزودی رقابت مواد غذایی آمریکائی، ما را از شریقیه آریستو کراسی ملاکین انگلیس خلاص خواهد کرد و ما بخاطر آنها اشک حسرت نخواهیم ریخت زیرا نفوذ سیاسی آنها چه در مجلس اعیان و چه در مجلس عوام بصورت يك مزاحم ملی واقعی در آمده است.

و اما وضع طبقه متوسط سرمایه دار چگونه است؟ طبقه روشن و لیبرالی که امپراتوری بریتانیا را بنیان گذاری کرد و آزادی بریتانیائی را بوجود آورد، طبقه ای که در ۱۸۳۱ رفورم پارلمانی انجام داد، قوانین گندم را لغو کرد و گمرکات را یکی بعد از دیگری پائین آورد، طبقه ای که کارخانه های غول پیکر، ناوگان تجارتنی عظیم و شبکه های دائماً در حال گسترش راه آهن انگلستان را ساخت و هنوز هم اداره میکند، این

طبقه به طور یقین لااقل به اندازه کارگر - که بوسیله او راهنمایی شده و از پیشرفتی به پیشرفت دیگر کشیده میشود - لازم است.

عملاً وظیفه اقتصادی طبقه متوسط سرمایه دار عبارت از آن بود که سیستم مدرن کارخانه و وسایل ارتباطی ای را که با نیروی بخار کار میکنند، بوجود آورد و تمام موانع اقتصادی و سیاسی ای را که تکامل این سیستم را به تأخیر می انداختند و متوقف میکردند، از سر راه خود بردارد. تا زمانی که طبقه متوسط سرمایه دار این وظیفه را انجام میداد، در شرایط مربوطه، بدون شك، يك طبقه لازم بود. اما آیا هنوز نیز هست؟ آیا همچنان وظیفه مخصوص خود مبنی بر اداره کردن و توسعه دادن تولید اجتماعی به نفع تمام جامعه را انجام میدهد؟ ما میخواهیم این امر را بررسی کنیم:

از وسایل ارتباطی شروع میکنیم: می بینیم که تلگراف در دست دولت است. راه آهن و بخش اعظم کشتی های بخاری اقیانوس پیما به سرمایه دارانی که خود امور تجارتیشان را اداره میکنند، تعلق ندارد بلکه متعلق به شرکت های سهامی ایست که امور آن بوسیله کارمندان حقوق بگیر اداره میشود، یعنی بوسیله خدمتگذارانی که از نظر منصب در حکم کارگرانی هستند که سمت بهتر و حقوق بیشتری دارند. و اما در رابطه با رؤسا و سهام داران این مؤسسات: هر دوی اینها میدانند که هر قدر اولی (رئیس) در امور مدیریت و دومی (سهام دار) در نظارت کمتر مداخله کند، بیشتر بنفع مؤسسه خواهد بود. عملاً يك کنترل خفیف و سطحی، تنها وظیفه ای است که برای صاحبان مؤسسات باقی مانده است بنابراین مشاهده می کنیم که صاحبان سرمایه دار این مؤسسات عظیم در واقع وظیفه دیگری جز این ندارند که هر ۶ ماه یکبار در آمد سهام خود را بجیب بزنند. عملکرد اجتماعی سرمایه داران در اینجا بصورت خدمتگذاری که حقوق میگیرد، در آمده است البته سرمایه دار کمافی السابق مواجیبی بعنوان درآمد سهام

دریافت میکنند، اگرچه دیگر عملکردی ندارد.

حال برای سرمایه‌دار - که گسترش مؤسسه بزرگ مربوطه، او را مجبور به آن کرده است که از مدیریت «خودراکنار بکشد» - فقط يك وظیفه باقی میماند و آن عبارت از اینست که با سهام خود در بازار بورس، سفته بازی کند. از آنجا که سرمایه‌داران - که «خودراکنار کشیده‌اند» و در واقع زائد شده‌اند - کار دیگری ندارند، لذا با نهایت اشتیاق در این معبد مقدس به سفته بازی میپردازند. آنها با این منظور حساب شده به آنجا میروند تا پولی را که ظاهراً حقشان است، بجیب بزنند و با وجود این میگویند که کار و پس انداز منشاء هر نوع مالکیت است! شاید کار و پس انداز منشاء مالکیت باشد ولی مطمئناً پایان آن نیست.

وقتی جامعه سرمایه‌داری نمیتواند بدون این قمارخانه‌های عظیم که در آنها میلیونها برد و باخت میشود [منظور بازارهای بورس است]، بحیات خود ادامه بدهد، و این قمارخانه‌ها مهمترین اعصاب حیاتی او را تشکیل میدهد، آنوقت چقدر ریاکارانه است که میخواهند قمارخانه‌های کوچک را بزور ببندند. بدیهی است که در اینجا وجود سرمایه‌داران «عزلت‌گزیده» سهام‌دار، دیگر نه فقط زاید بلکه مزاحم محض نیز میباشد.

آنچه مربوط براه آهن و کشتی رانی بخاری میشود، به مرور زمان به مقیاس وسیعی شامل تمام صنایع و مؤسسات تجارتي بزرگ نیز میگردد. تبدیل مؤسسات خصوصی بزرگ به شرکت‌های سهامی، در دهسال اخیر و قبل از آن در برنامه روز قرار داشته است. از انبارهای بزرگ شهر منچستر گرفته تا کارخانجات ذوب آهن و معادن ذغال سنگ درولز و شمال انگلستان و کارخانه‌های لانکشر، همه چیز تابع این نوع تملك شده و میشود. در تمام اولدهام تقریباً هیچ کارخانه پنبه‌ای یافت نمیشود که در دست مالکین خصوصی مانده باشد، آری حتی خرده‌فروشان نیز بیشتر و بیشتر توسط

«فروشگاههای شرکت های تعاونی» - که در مجموع فقط نامشان تعاونی میباشد - از میدان بیرون رانده میشوند و ما در این باره سخن خواهیم گفت. باین ترتیب می بینیم که اتفاقاً تکامل سیستم تولید سرمایه داری، سرمایه دار را نیز مثل بافنده دستی، زائد ساخته است. فقط باین تفاوت که بافنده دستی در اثر گرسنگی محکوم به مرگ تدریجی میباشد و سرمایه دار زائد، در اثر پر خوری بیدریغ میمیرد. این دو تنها از يك لحاظ با يكديگر شباهت کلی دارند و آن اینست که هیچکدام از آنها نمیدانند که تکلیفش چیست.

بنابراین نتیجه آن چنین است: توسعه اقتصادی جامعه مدرن ما، بیشتر و بیشتر بطرف تمرکز و ادغام تولید در مؤسسات بزرگی - که دیگر نمیتوانند بوسیله سرمایه داران منفرد اداره شوند - گرایش مییابد. به مجرد آنکه يك مؤسسه به حجم معینی رسید، آنوقت تمام آسمان و ریسمان بافی - های مربوط به «نظارت ارباب» و معجزاتی که انجام داده است!، بصورت چرندیات محض در میآیند. «نظارت ارباب» راه آهن لندن و شمال غرب را در نظر بگیرید! آنچه را این ارباب قادر به انجام آن نبوده است، کارگران و کارمندان حقوق بگیر مؤسسه میتوانند انجام بدهند و با موفقیت نیز انجام خواهند داد.

بنابراین سرمایه دار نمیتواند از این پس بعنوان «مزد نظارت» ادعای سودی را داشته باشد، زیرا او نظارت نمیکند و وقتی مدافعین سرمایه داری این حمله پردازی میان تهی را بگوش ما میخوانند آنوقت باید این مطلب را به آنها خاطر نشان سازیم!

قبلاً، سعی کردیم نشان دهیم که طبقه سرمایه دار، کفایت اداره کردن سیستم تولیدی عظیم کشور ما را نیز از دست داده است. از يك طرف تولید را تا آنجا گسترش داده است که بازارها بطور دوره ای از کالاها انباشته

میشوند و از طرف دیگر در مقابله با رقبای خارجی دائماً ناتوانتر میگردند. به این ترتیب مشاهده میکنیم که نه تنها میتوانیم بدون مداخله طبقه سرمایه دار، در صنایع بزرگ کشور، از عهده کارها بخوبی برآئیم، بلکه می بینیم که دخالت آنها بیشتر و بیشتر بصورت مزاحمت در میآید. ما یکبار دیگر با آنها میگوئیم: «کنار بروید! و بطبقه کارگر فرصت بدهید تا نشان بدهد که قادر به چه کارهاییست!»

فـ انگلس

(۶ اوت ۱۸۸۱، روزنامه «لیبرال استاندارد»، لندن)

تحلیلی از زمان*

انقلاب باصطلاح ۱۸۴۸ فقط حوادث ضمنی اسفناک و شکستگی- های کوچک و ترکهائی در پوسته جامعه اروپائی بودند. مع الوصف نوید دهنده يك زوال بودند و اقیانوسی از توده مذاب را که زیر لایحه سطحی ظاهراً مستحکمی نهفته بود، عریان کردند. توده مذابی که فقط احتیاج به آن داشت که جریان یابد تا اقلیم‌هائی از سنگ‌های خارا را خرد کند. این انقلابات آشفته و پرسر و صدا، رهائی پرولتاریا یعنی راز قرن نوزدهم و انقلاب این سده را بشارت دادند.

البته این انقلاب اجتماعی بهیچ وجه چیزی نبود که تازه در ۱۸۴۸ کشف شده باشد. ماشین بخار، الکتریسیته، ماشین بافندگی، اینها عوامل انقلابی‌ای بودند که خصلت‌شان حتی از شهروندان پاریس، راسبیل و بلانکی نیز خطرناک‌تر بود. با وجود آنکه جو محیط زیست ما، فشاری برابر ۲۰/۰۰۰ پوند بر روی بدن هر یک از ما وارد می‌آورد ولی آیا ما آنرا احساس می‌کنیم؟ جامعه اروپائی قبل از ۱۸۴۸ نیز جوانقلابی محیطش را که از هر سو بر آن فشار وارد می‌آورد، احساس نمی‌کرد.

واقعیت بزرگی وجود دارد که وجه مشخصه قرن نوزدهم ما میباشد، وجه مشخصه‌ای که هیچ‌یک از احزاب جرأت انکار آنرا ندارد. از يك سو،

نیروهای صنعتی و علمی ای جان گرفته اند که در هیچ يك از دورانهای تاریخ بشر سابقه نداشته است. از سوی دیگر علایم زوالی بچشم میخورد که روایات مربوط به دهشت آخرین ایام امپراتوری روم را تحت الشعاع خود قرار داده است. چنین به نظر میرسد که در عصر ما هر چیز آبستن نقطه مخالف میباشد و مشاهده میکنیم که دستگاه ماشینی که نیروی اعجاب آمیزی در برداشته و کار انسانی را تقلیل داده و پرثمرتر ساخته است، در عین حال کار انسانی را به نکبت میکشاند و تمام رمق او را میگیرد. منابع جدید ثروت از طریق يك جادوی کم نظیر، مبدل به سرچشمه های فقر شده اند. چنین بنظر میرسد که پیروزیهای علم، بقیمت از دست دادن خصیلت های آن تمام شده است. بنظر میرسد به همان مقیاسی که بشر بر طبیعت غلبه میکند به همان اندازه نیز مغلوب انسانهای دیگر و یا خبثت خود میگردد. بنظر میرسد که حتی فروغ خالص علم فقط میتواند در زمینه تاريك جهل فروزندی داشته باشد. بنظر میرسد که تمام کشفیات و تمام ترقیات ما به آنجا منتهی میشود که نیروهای مادی را با حیات معنوی مجهز سازند و حیات بشری را بيك نیروی مادی تنزل بخشند. این آنتاگونیسم میان صنعت مدرن و علم از يك سو و بدبختی مدرن و انحطاط از سوی دیگر، این آنتاگونیسم میان نیروهای تولید و مناسبات اجتماعی دوران ما، يك واقعیت قابل لمس، کوبنده و غیر قابل انکار است. شاید برخی احزاب از این بابت ناخرسند باشند و شاید برخی دیگر آرزوی آنرا داشته باشند که از شر دستآور- های تکنیک مدرن خلاصی یابند و از دست درگیریهای مدرن راحت شوند و شاید اینها پیش خود تصور کنند که چنین پیشرفت قابل توجهی در صنعت برای تکمیل شدن خود بهمین گونه واپس گرائی های شایان توجه در سیاست نیاز دارد. ما به سهم خود در مورد شناخت مظهر روح خبیث و شروری که بطور مداوم در تمام این تضادها متجلی میشود، دچار اشتباه نمیشویم. ما

میدانیم که نیروهای تازه اجتماع برای آنکه بتوانند تأثیر درستی داشته باشند فقط احتیاج به انسانهای جدیدی دارند که گرداننده آنها باشند و اینها کارگرانند.

آنها همانند ماشینها، از کشفیات عصر جدید میباشند. در رابطه با سردرگمی ای که بورژوازی برای اشراف و پیامبران عاجز واپس گرا بوجود آورده است، بادوست کوشنده مان روبین کودفلو (یعنی انسان خوب، يك موجود افسانه ایست که بنا بعقیده عامیانه مردم انگلیس نقش حامی و مددکار انسانها را بازی میکند و یکی از چهره های اصلی کمدی «رؤیای یکشب تابستانی» اثر شکسپیر میباشد. «انتشارات سوسیالیزم») مواجه میشویم. این موش کور قدیمی که با این شتاب نقب میزند، این گودال کن تمام عیار انقلاب است.

کارگران انگلیس، اولین فرزندان صنعت مدرن هستند و مسلماً آخرین کسانی نخواهند بود که باین انقلاب اجتماعی کمک میکنند، انقلابی که مولود این صنعت میباشد، انقلابی که بمعنی رهائی طبقه خود آنها در تمام جهان میباشد و به اندازه سلطه سرمایه و برده داری اجرتی، جهانگیر خواهد بود. من بامبارزات قهرمانانه ای که طبقه کارگران انگلیس از اواخر قرن گذشته تاکنون پشت سر گذاشته است، آشنا هستم، مبارزاتی که فقط باین جهت نسبتاً ناشناخته مانده اند که تاریکی بر آنها سایه افکنده و تاریخ-نویسان یورژوا آنها را تحریف کرده اند.

در قرون وسطی يك دادگاه سری بنام دادگاه «فم» در آلمان وجود داشت. این دادگاه برای آن بوجود آمده بود که از نابکارهای طبقه حاکمه انتقام بگیرد و وقتی خانه ای با يك ضربدر قرمز رنگ مشخص میشد، همه میدانستند که حکم محکومیت صاحب آن خانه بوسیله دادگاه «فم» صادر شده است و اکنون تمام خانه های اروپا با ضربدر قرمز رنگ اسرار آمیزی

مشخص شده‌اند: تاریخ داوری میکند و پروتاریا حکم را بمرحله اجرا
در می‌آورد.

کارل مارکس

[۱۹ آوریل ۱۸۵۶ «روزنامه خلق»]

* مارکس این سخنرانی را در مراسمی که در آوریل ۱۸۵۶ بمناسبت سالروز
تأسیس روزنامه کارگری «خلق» برگزار شده بود ایراد کرده‌است. عنوان این مقاله
توسط ما انتخاب شده است.

[انتشارات سوسیالیزم]

درباره انحطاط فتودالیسم و اعتلای بورژوازی*

در حالیکه اشراف فتودال حاکم بامبارزات شدیدشان علیه یکدیگر، جاروجنگالی در قرون وسطی برپا کرده بودند، طبقات تحت ستم در تمام اروپای غربی به آرامی گورسیستم فتودالی را می‌کنند و موقعیتی آفریده بودند که در آن، حیطه اربابان فتودال همواره تنگ‌تر میشد. بدیهی است که در مناطق روستائی، اربابان اشرافی ماهیت خود را همچنان حفظ کرده بودند، سرف‌های خود را تنبیه میکردند، از عرق جبین آنها امرار معاش مینمودند، بذرهایشان را به باد میدادند، به زنها و دخترانشان تجاوز ناموسی میکردند. البته در همه جا شهرهائی بوجود آمدند، در ایتالیا، در جنوب فرانسه و در ساحل راین، شهرهای قدیمی رومی از میان خاکستر برخاستند و در نقاط دیگر مخصوصاً در داخل آلمان خلاقیت‌های تازه‌ای نشان دادند و حصارهای استحفاظی و خندقها و استحکامات زیادی در اطراف شهرها بنا شدند به مراتب محکمتر از قصرهای اشراف بوده و تسخیر آنها به وسیله ارتش‌های بزرگ به مراتب دشوارتر بود؛ در پشت این حصارها و خندقها، اصناف بورژوا و مختصر کلام پیشه‌وران قرون وسطی گرد هم آمده بودند که تبدیل به اولین سرمایه‌داران میشدند، نیازهای داد

وستد شهرها با یکدیگر و با سایر نقاط جهان را برطرف میکردند و توام با این رفع نیاز، به تدریج وسایل حراست از این داد وستد را مهیا می نمودند.

در قرن پانزدهم، شهرنشینان، برای جامعه افراد ضروری تری بودند تا اشراف فنودال. درست است که زراعت هتوز حرفه توده های وسیع مردم را تشکیل میداد و باین جهت رشته اصلی تولید بود ولی تعداد قلیلی از دهقانان آزاد پراکنده - که در اینجا و آنجا درمقابل کار شکنی های اشراف طاقت آورده بودند - بوضوح نشان دادند که اعمال زور و قلدری اشراف نقش عمده ای در زراعت بازی نمیکند بلکه کار دهقانان عامل اصلی میباشد. احتیاجات اشراف آنقدر افزایش یافته و تغییر کرده بودند که حالادیکر شهرها برایشان ضروری شده بودند و ابزار تولید خود، ارابه ها و سلاحشان را از شهرها تهیه میکردند. آنها همه چیز خود را در شهرها خریداری میکردند، پارچه های محلی، میز و صندلی، جواهرات، اجناس ابریشمی ایتالیائی، نخ دوزیها، پوستهای شمال اروپا، پارچه های پشمی عربی، میوه های سواحل مدیترانه، ادویه هندی و خلاصه همه چیز غیر از صابون. تجارت جهانی تا حدودی رواج یافته بود. ایتالیائی ها در دریای مدیترانه کشتی رانی میکردند و از آنجا نیز پافراتر گذاشته از سواحل آتلانتیک تا فلاندر رفت و آمد میکردند. بندرنشینان به علت رقابت در حال نضج میان انگلستان و هلند، بردریای شمال و دریای شرق سلطه یافته بودند. میان مراکز شمالی و جنوبی، تجارت دریائی و راههای ارتباطی زمینی بوجود آمده بود وجاده هائی که این ارتباطها توسط آنها صورت میگرفت، در سراسر آلمان گسترده شده بودند. در حالیکه اشراف دائماً زائدتر و بیشتر سد راه تکامل میشدند، شهرنشینان به صورت طبقه ای درمی آمدند که توسعه بیشتر تولید و داد وستد، تعلیم

و تربیت و مؤسسات اجتماعی و سیاسی در وجودشان متبلور میشد.
در عمل، تمام این پیشرفتهای تولید و مبادله بمفهوم امروزی،
طبیعتی بسیار محدود داشتند. تولید در شکل خالص پیشه‌وری صنفی محدود
ماند و بنابراین هنوز خصلت فئودالی خود را حفظ کرده بود. تجارت و
در درون آبهای اروپائی باقی ماند و از حدود شهرهای ساحل مدیترانه
که ردوبدل کردن محصولات شرق دور در آنها صورت میگرفت - پاقراتر
نگذاشت. البته با وجود آنکه پیشه‌ها و همراه با آن تعداد پیشه‌وران، قلیل
و محدود ماند؛ معیناً برای دگرگونی جامعه فئودالی کافی بودند و لااقل
حرکتی داشتند، در حالیکه اشراف در سکون و جمود بسر میبردند.
در این رابطه اهالی شهرها، حربه عظیمی بر علیه فئودالیسم در
دست داشتند، یعنی پول. در اقتصاد نمونه فئودالی دوران اولیه قرون
وسطی، پول تقریباً هیچ نقشی نداشت. ارباب فئودال تمام اشیاء مورد
نیازش را بوسیله سرف‌های خود - یا بصورت کار و یا به شکل محصولات
ساخته شده - تأمین میکرد. زنهار پشم و پنبه را می‌ریسیدند و می‌بافتند و
پوشاک تهیه میکردند، مردان در مزارع کار میکردند، کودکان از احشام
ارباب نگاهداری نموده و میوه‌های جنگلی، کودآشیانه پرندگان را جمع
آوری میکردند. علاوه بر این تمام افراد خانواده سرف موظف بودند که
گندم، میوه، تخم مرغ، کره، پنیر، گوشت پرندگان و گوساله و تمام مواد
دیگر را برای ارباب فئودال تهیه کنند. هر حکومت فئودالی، از خود -
کفایتی برخوردار بود و حتی خدمات جنگی نیز نظیر محصولات، از
سرف‌ها مطالبه میشد. دادوستد و مبادله‌ای وجود نداشت و پول زاید بود.
اروپا به سطح بسیار پائینی نزول کرده و تا آن حد از نو شروع کرده بود که
پول عملکرد اجتماعی ناچیز و صرفاً سیاسی‌ای داشت و برای پرداخت مالیات
از آن استفاده میشد و عمدتاً از طریق غلات بدست می‌آمد.

و حالا همه این چیزها تغییر کرده بود. پول دوباره وسیله مبادله عمومی شده و به این ترتیب به مقدار معتنا بهی بر حجم آن افزوده شده و برای اشراف نیز ضروری گشته بود. از آنجا که اشراف چیز زیادی و بیهیچ چیز برای فروش نداشتند و از آنجا که غارت نیز اکنون دیگر بسادگی گذشته نبود، لذا آنها مجبور بودند که از رباخواران شهری قرض کنند. قصرهای اشراف مدتها قبل از آنکه به وسیله گلوله های توپ ویران گردند، از طریق پول فروریخته شده بودند. در حقیقت باروت فقط به اصطلاح يك عامل اجرائی در خدمت پول بود. پول بصورت يك رنده بزرگ سیاسی، برای یکسان کردن مردم در آمده بود. در هر کجا که مناسبات پولی جانشین مناسبات شخصی شد و پاداشهای پولی جانشین پاداشهای طبیعی گردید، در آنجا مناسبات بورژوائی جانشین مناسبات فئودالی شد. درست است که اقتصاد طبیعی خشن دیرینه در روستا، در اکثر موارد عمدتاً بر جای ماند اما در مناطقی مثل هلند، بلژیک و راین سفلا، دهقانان بجای بیگاری و خراجهای طبیعی، به اربابان پول میپرداختند و در این نقاط اربابان و زبردستان آنها، اولین گامهای تعیین کننده در جهت گذار به مناسبات مالک و مستأجر را برداشتند و به این ترتیب، در روستا نیز ضوابط سیاسی فئودالیسم همچون شالوده اجتماعی آن از هم پاشیده شد.

اینکه در اواخر قرن پانزدهم پول تا چه حد در بساط فئودالی رسوخ نموده و درون آنرا خالی کرده بود، در عطش پولی ای که مقارن این ایام بر اروپای غربی مستولی شده بود بوضوح دیده میشود. پرتغالی ها، در سواحل آفریقا، در هند و در تمام شرق دور به دنبال طلا میگشتند. طلا کلام سحر آمیزی که اسپانیائی ها را از طریق اقیانوس اطلس به امریکا کشاند و سفیدها (اروپائی ها) در هر ساحلی که تازه کشف میکردند، اولین چیزی که راجع به آن جويا می شدند، طلا بود. البته جاذبه سفرهای ماجراجویانه به

نقاط دوردست - که در تکاپوی طلا صورت میگرفت - اگرچه در ابتدای کار باشکالی کاملاً فئودالی یا نیمه فئودالی صورت میگرفت، مع الوصف ریشه‌های آن با فئودالیسم که شالوده آن زراعت و اهداف توسعه طلبانه‌اش عمدتاً در جهت بدست آوردن زمین بود، جور در نمی‌آمد. کشتی رانی يك حرفه کاملاً بودژدایی بود که خصلت ضد فئودالی خود را بر تمام ناوگان جنگی مدرن حك کرده بود.

بنابراین در قرن پانزدهم، بساط فئودالی در تمام اروپای غربی کاملاً روبه زوال بود. در همه جا شهر با منافع ضد فئودالی خود، با نظام حقوقی خاص خود و بوسیله شهرنشینان مسلح، در قلمرو فئودالی رخنه کرده و اربابان فئودال را از يك طرف به وسیله پول از لحاظ اجتماعی و از طرف دیگر در اینجا و آنجا حتی از لحاظ سیاسی، تحت وابستگی خود در آورد. حتی در روستا - آنجا که زراعت در اثر مناسبات مساعد خاصی افزایش یافته بود - قیود دیرینه فئودالی تحت تأثیر پول، شروع به گسستن کردند و حکومت اشرافی قدیمی فقط در سرزمین‌هایی که تازه کشف شده بودند - از قبیل مناطق شرقی الب، در آلمان - و در نقاط عقب افتاده دیگری که از مسیر جاده‌های تجارتنی بدور مانده بودند، برجای ماند. در همه جا - چه در شهر و چه در روستا - بر تعداد عناصری از مردم که بیش از هر چیز خواستار پایان دادن به جنگ‌های بی‌حاصل دائمی بودند، افزوده میشد. عداوت‌های اربابان فئودال با یکدیگر موجب شده بود که جنگ داخلی دائماً حتی در ایامی که دشمن خارجی در کشور تاخت و تاز میکرد چربان داشته باشد و این وضعیت ویرانگر و بی‌حاصل مداوم، در سراسر قرون وسطی ادامه داشت. این عناصر که خود هنوز قدرت آن را نداشتند که اراده خود را اعمال نمایند، پشتیبان نیرومندی در رأس تمام نظام فئودالی یعنی سلطنت پیدا کردند و این نقطه عطفی است که ما را از بررسی

مناسبات اجتماعی به بررسی مناسبات حکومتی میرساند. جائیکه از اقتصاد به سیاست میرسیم.

اختلاط درهم و برهم خلقها در دوران اولیه قرون وسطی به تدریج آنها را به صورت ملیت‌های جدیدی در آورد، پروسه‌ای که طی آن - همانطور که میدانیم - در اکثر ایالات قدیمی روم، مغلوبین غالبین را و کشاورزان و شهرنشینان، اربابان ژرمن را در خود مستحیل ساختند. بنابراین مایتهای مدرن نیز به همین منوال محصول خلقهای تحت ستم میباشند.

* * *

اطلس جغرافیائی منکه، در قسمت مناطق مرکزی لورن در قرون وسطی درباره اینکه چگونه در اینجا و آنجا مرزهایی از بین رفته و یا بوجود آمده‌اند، تصویر روشنی بمارائه میدهد.^۱ کافیهست که فقط اسامی نواحی مرزی رومی و آلمانی را بررسی کنیم تا متقاعد شویم که این اسامی بلژیکی و لورن سفلائی، عمدتاً در رابطه با مرزهایی است که صدسال پیش میان فرانسه و آلمان موجود بوده است. در اینجا و آنجا به نوارهای مرزی باریکی بر میخوریم که در آنجا هر یک از دوزبان مزبور در جهت تفوق خود مبارزه میکند ولی در مجموع آشکارا تشخیص داده میشود که چه چیز باید آلمانی و یا رومی باقی بماند. ولی ترکیب فرانک سفلائی قدیمی یا فرانک آلمانی قدیمی اکثر اسامی نقاط نقشه مزبور، نشان میدهد که آنها متعلق به قرن نهم و حداکثر دهم میباشند یعنی اینکه مرزها عمدتاً مقارن اواخر دوران کارولینی کشیده شده‌اند. و حالاً در آن سوی سرحدات مخصوصاً در نزدیکی مرزهای زبانی، نامهایی بنچشم میخورند که از نام یک فرد آلمانی و یک علامت محلی رومی تشکیل یافته‌اند. از این جمله‌اند در شرق رودخانه ماس^۲، نزدیک وردن. اپونه کورتیس، روت فریدی کورتیس، اینگولینی کورتیس،

تویده گیزیلوویلا، که امروزه چنین نامیده میشوند: اپیکورت، ره کورت لاکرو، آمبلن کورت سورایر، تیرویل. اینها حکومت نشین های فرانکی بودند. و گروههای کوچک آلمانی ای را در سرزمین های رومی تشکیل میدادند که دیر یازود دستخوش استحاله لاتینی شدند. در شهرها و در بسیاری از نواحی روستائی گروههای آلمانی زندگی میکردند که زبان خود را برای مدت مدیدی حفظ نمودند. از این جمله است لودویکس لید که از اواخر قرن نهم باقی مانده است. و اما در مورد اینکه در گذشته بخش اعظم حکمرانان فرانکی، دستخوش استحاله رومی شدند، به وسیله سوگندنامه ۸۴۲ پادشاه و حکمرانان مناطقی که در آنجا لاتین بعنوان زبان رسمی فرانسه متداول بوده است، نشان داده میشود. بعد از مرز بندی کردن گروههای مردم از نظر زبان (صرف نظر از جنگهای اشغالگرانه و خانمان پراندازی از قبیل جنگ بر ضد اسلاوهای الب^۲، طبیعی بود که آنها شالوده دولتها را بوجود آوردند و ملیت ها شروع به آن کردند که بصورت ملتتهائی در آیند. از هم پاشیدگی سریع کشور مختلط لوتارینگن بخوبی نشان میدهد که این عوامل چه نیروی بزرگی در قرن نهم بشمار میرفتند. درست است که مرزهای زبانی و مرزهای کشوری در تمام قرون وسطی، بهیچ وجه قادر به حفظ خود نبودند؛ اما به استثنای ایتالیا هر ملیت دیگری بوسیله يك دولت بزرگ مخصوص خود در اروپا بنامیندگی داشت و گرایش مربوط به ایجاد دولت ملی - که همواره واضح تر و آگاهانه تر نمودار میشد یکی از مهمترین اهرمهای مترقیانه قرون وسطی را تشکیل میداد.

اینك در هر يك از این دولتهای قرون وسطائی، شاه در رأس تمام هیرارشی فئودالی قرار داشت. رأسی که نمیتوانست از زیر دستان خود بی نیاز باشد وزیر دستانی که همواره در برابر او در حال شورش بودند. مناسبات اصلی تمام اقتصاد فئودالی - واگذاری زمین در مقابل انجام برخی خدمات

وخراجهای شخصی - در ترکیب اولیه ساده خود نیز، به اندازه کافی مایه برای کشمکش ارائه میدادند. مخصوصاً در آنجا که عده زیادی منافعی در نزاع طلبی نهفته بود. حالا چرا در اوایل قرون وسطی - یعنی وقتی که روابط اجرتی در تمام کشورها، گره سردرگمی از اجازهها و تعهدات مشروط پذیرفته شده، از نو مقرر شده، باطل شده و تغییر یافته راتشکیل میدادند - چنین میشد؟ فی المثل شارل دلیر (یکی از شاهزادگان فرانسوی در اواسط قرن پانزدهم) در بخشی از قلمرو خود، تیول دار امپراتوری بود و در سرزمین های دیگری مباشر پادشاه فرانسه (لوئی پانزدهم). از طرف دیگر پادشاه فرانسه یعنی ارباب او در عین حال در پاره ای مناطق مباشر فرمانبردار خود یعنی شارل دلیر بود، حالا چگونه میتوانست در گیریهائی بوجود نیاید؟ و به این جهت بود که در این قرون متناوباً فرمانبرداران به یک مرکز سلطنتی که میتوانست صرفاً در مقابل دشمن و یا در برابر یکدیگر از آنها حمایت نماید - روی می آوردند و یا اینکه از این مرکز - که منافع آنها را بطور مداوم و اجتناب ناپذیری خدشه دار میساخت - روی برمی تافتند و باین جهت در آن دوران طولانی که غارت، تنهامنبع امرار معاش مساعد برای مرد آزاد بود، مبارزات پایان ناپذیری میان شاه و فرمانبردارانش در میگرفت و باین جهت بود که خیانتها، آدمکشیها، مسموم کردنها، حيله و تزویرها و تمام رذالت هائی که در پشت القاب و عناوین شاعرانه شوالیه ای نهفته بودند و بعبارت ساده تر بیانگر شرافت و وفاداری بودند، دائمی شده و مرتباً از نو آغاز می گشتند.

بدیهی است که در یک چنین آشفتگی عمومی، سلطنت يك عامل مترقی محسوب میشد و نماینده نظم در بی نظمی و نماینده ملت در حال ترکیب در برابر تجزیه موجود در کشورهای شورشی تابعه بود. تمام عناصر انقلابی ای که در زیر پوشش بیرونی فئودالی تشکیل یافته بودند، به همان اندازه به

سلطنت احتیاج داشتند که سلطنت به آنها، اتحاد میان سلطنت و شهرنشینان از قرن دهم شروع شده بود و همانطور که در تمام قرون وسطی هیچ چیز راه همیشگی خود را طی نکرد، این نیز اغلب بر اثر کشمکشها قطع میشد ولی هر بار از نو محکمتر و نیرومندتر، تجدید میگردد تا آنکه سلطنت رابه پیروزی قطعی نایل گرداند و شاه بعنوان سپاسگزاری آنها رابه یوغ اسارت خود در آورد و غارت کرد.

پادشاهان و شهرنشینان تکیه گاه نیرومندی در میان رسته در حال اعتلای حقوقدانان پیدا کردند. با کشف مجدد فقه روم قدیم، میان کشیشها و مشاورین حقوق دوران فتودالی و استادان حقوقدان غیر مذهبی، تقسیم کار صورت گرفت. این حقوقدانان جدید از همان آغاز کار عمدتاً از رسته های شهرنشین بودند و البته خصلت فقهی که آنها مطالعه میکردند و ارائه میدادند و بمرحله اجرا میگذاشتند، عمدتاً ضد فتودالی و از بسیاری جهات بسورژوائی بود. فقه رومی، بیان حقوقی کلاسیک مناسبات حیاتی و اصطکاکهای جامعه ای بود که مالکیت خصوصی محض تا آن حد بر آن مستولی بود که تمام قانون گذاری های بعدی نیز نتوانستند اصلاح مهمی در آن بوجود آورند. البته مالکیت شهری قرون وسطی هنوز شدیداً توأم با محدودیت های فتودالی بود، مثلاً بطور عمده عبارت از امتیازات بود. بنابراین فقه رومی تا این اندازه بر مناسبات شهرنشینی آن زمان مسلط بود ولی توسعه بعدی مالکیت شهری میتواندست فقط عبارت از این باشد که به مالکیت خصوصی محض تبدیل گردد. البته این تکامل مجبور بود اهرم نیرومندی در فقه رومی پیدا کند که همه چیزهایی را که شهرنشینان دوران آخر قرون وسطی صرفاً ناخود آگاهانه در تلاش آن بودند، در بر بگیرد.

درست است که فقه رومی، در موارد بسیار زیادی دستاویزی برای اعمال فشار بیشتر اشراف بر دهقانان بود - مثلاً در مواردی که دهقانان

قادر به ارائه دلایل کتبی برای معافیت از خراجهای جاری نبودند - ولی این، تغییری در قضیه نمیداد، زیرا اشراف بدون فقر و می هم باین بهانه‌ها متوسل شده بودند و هنوز هم بطور روزمره به آنها توسل می‌جستند. بهر حال این فقه که مناسبات فئودالی را بطور در بست قبول نداشت و کاملاً در- برگیرنده مالکیت خصوصی مدرن بود، به سهم خود پیشرفت عظیمی محسوب میشد.

دیدیم که چگونه اشراف فئودالی شروع بآن کردند که از لحاظ اقتصادی در جامعه دوران آخر قرون وسطی به صورت زائدی در آیند، و یا حتی موجب مزاحمت گردند، همانطور که از لحاظ سیاسی بعنوان سدی در راه رشد شهرها و دولتهای ملی - که در آن ایام صرفاً به صورت سلطنتی امکان پذیر بود - در آمده بودند. با وجود همه اینها، تنها چیزی که موجب بقای آنها میشد این بود که اشراف فئودال تا آن زمان انحصار حمل و استفاده از اسلحه را داشتند و بدون آن هیچ جنگی نمیتوانست صورت بگیرد و هیچ نبردی قادر به پیروزی نبود. البته این نیز میبایستی دستخوش تغییر میشد و آخرین قدم باید برداشته میشد تا به اشراف فئودال نشان داده شود که دوره اجتماعی و حکومتی که تحت سلطه آنها بود، پایان رسیده است و باید برای آنها روشن میشد که خاصیت شان بعنوان سوارکاران در میدان جنگ نیز دیگر بدرد نمیخورد.

بدیهتاً مبارزه با اقتصاد فئودالی نمیتوانست بوسیله ارتشی که خودش فئودالی بود، صورت گیرد، ارتشی که سربازان آن بوسیله پیوندهای نزدیک، بیشتر با اربابان بلاواسطه شان مربوط بودند تا فرماندهی ارتش سلطنتی. و این بمعنی حرکت در یک دایره شیطانیه و در حکم در جازدن بود. از اوایل قرن چهاردهم ببعده پادشاهان میکوشیدند که خود را از شر این اربابان فئودال خلاص نمایند و ارتش مخصوص خود را بوجود آورند. از این زمان ببعده

میبینیم که نیروهای اجیر و استخدام شده در میان سپاهیان پادشاهان روبه
از دیاد میگذارند. اینها در ابتدا اکثرآ افراد پیاده نظام بودند که از بیکاران
شهرها و سرفه‌های از ده گریخته تشکیل می یافتند و عبارت بودند از لومباردیها،
جنواییها، آلمانیها، بلژیکیها و غیره که برای اشغال شهرها و خدمات
نظامی در شرایط غیرعادی بکار برده میشدند و بندرت در میدانهای جنگ
قابل استفاده بودند. البته در اواخر قرون وسطی نیز به اشرافی بر میخوریم
که به اتفاق فرمانبردارانشان که معلوم نیست چگونه آنها را اگردهم می آورند
- خود را موقتاً در اختیار شاهزادگان بیگانه قرار میدادند و باین ترتیب
اضمحلال نجات ناپذیر ماهیت جنگی فتودالی را اعلام میداشتند.

ضمناً پیاده نظام جنگجو از شهرنشینان و دهقانان آزاد - یعنی از
میان افرادی که وجود داشتند و یا تازه بوجود میآمدند - تشکیل یافته بود.
تا آن زمان اشراف سوارکار و افراد سواره نظامی که مطیع آنها بودند، نه
تنها هسته اصلی قشون، بلکه تمام سپاهیان را تشکیل میدادند و انبوه
نوکرهای پیاده که بدنبال آن حرکت میکرد، در میدان جنگ چیزی بحساب
نمی آمد و صرفاً برای غارت و چپاول از وجودشان استفاده میشد. تا
زمانی که دوران شکوفائی فتودالیسم ادامه داشت - یعنی تا اواخر قرن
سیزدهم - سوارکاران در همه جنگها نقش تعیین کننده را داشتند. از آن
زمان ببعد و در واقع بطور همزمان در نقاط مختلف قضیه تغییر کرد.
محو تدریجی سرواژ در انگلستان موجب بوجود آمدن طبقه بزرگی از
دهقانان آزاد، مالکین (یثومن) و یا اجاره داران شد و به این ترتیب مایه
اصلی پیاده نظام جدیدی را بوجود آورد که در فنون تیر و کمان جنگی -
که در آن ایام سلاح ملی انگلستان بشمار میآمد - مهارت زیادی داشتند.
رواج این کمانداران که همواره در حالت پیاده می جنگیدند - ولو آنکه
در لشکر کشی بعنوان سوار شرکت میکردند - موجب يك تغییر عمده در

تاکتیک فوری نظامی انگلیس شد. از قرن چهاردهم پیوسته سواره نظام انگلیسی - در جائیکه میدان جنگ و سایر شرایط مناسب بودند - بحالت پیاده می جنگید. پشت سر این کمانداران که نبرد را آغاز میکردند و دشمن را کلافه می نمودند - جبهه بسته سربازان سواره نظامی - که از مرکب خود فرود آمده بودند - جلو حملات دشمن را سد میکردند. در حالیکه فقط بخشی از آن سوار بر اسب میماند تا بوسیله حملات پهلویی به نیروی دشمن، تکلیف جنگ را بکسره کند. پیروزیهای مداوم آن زمان انگلیسی - ها در فرانسه^۴، عمدتاً بر اساس بوجود آوردن مجدد یک عامل تدافعی در قشون بود و همانند لشکر کشی های ولینگتون در اسپانیا و بلژیک، نبردهای تدافعی توأم با حملات متقابل بودند. از زمانی که فرانسویها تاکتیک جدید را پذیرفتند و احتمالاً از وقتی که تیرو کمان های سینه - بازویی را از ایتالیائی ها اخذ کردند و جانشین تیر و کمانهای انگلیسی نمودند، پیروزیهای انگلیسی ها بپایان رسید. بهمین منوال در اوایل قرن چهاردهم پیاده نظام فلاندری بخود جرأت آنرا داد که در میدان جنگ گشاده، به مقابله با سوار کاران فرانسوی پردازد و موجب آن شد که امپراتور آلبرشت که میخواست دهقانان بی چیز سوئیسی را به شاهزاده اتریش - که خود او بود - بفروشد، اولین پیاده نظام مدرن را که از شهرت اروپائی برخوردار شد، بوجود آورد. ضمن پیروزیهای سوئیسی ها بر اتریشی ها و مخصوصاً بر بورگوندیها، سواره نظام زره دار - چه بحالت پیاده و چه سوار بر اسب - برای همیشه در مقابل پیاده نظام شکست خورد و سپاهیان فتودالی در برابر ارتش مدرنی که مراحل اولیه موجودیت خود را میگذراند، بزانو درآمد و اشراف مغلوب شهرنشینان و دهقانان آزاد شدند - سوئیسی ها بخاطر آنکه از همان ابتدای کار، خصلت جمهوری خود یعنی اولین جمهوری مستقل اروپا را نشان بدهند، فوراً به تبلیغ شهرت جنگی خود پرداختند.

تمام ملاحظات سیاسی از بین رفتند و کانتون‌ها مبدل به بازارهای مکاره‌ای شدند که سربازان اجرتی را در اختیار بهترین حقوق دهنده قرار میداد و در جاهای دیگر و از جمله در آلمان نیز این شیپور استخدام بصدا درآمد. اما لجاجت حکومتی که علت وجودش فقط فروش فرزندان سرزمینش بود، بآن حد رسید که فقط شاهزادگان آلمانی بودند که میتوانستند از طریق تحمیل شدیدترین خصلت‌های ملی از این لحاظ بر آنها پیشی بگیرند.

در قرن چهاردهم باروت و نیروی نظامی مجهز به اسلحه گرم بوسیله اعراب، از طریق اسپانیا به اروپا آورده شد. تا اواخر قرون وسطی سلاح گرم از اهمیت زیادی برخوردار نبود و این امری بدیهی است؛ زیرا تیر و کمانهای کمانداران انگلیسی در کره سی (شهری در شمال غربی فرانسه)، اگر چه اثرشان کمتر بود ولی به همان اندازه برد داشتند و احتمالاً مطمئن‌تر به هدف اصابت میکردند تا تفنگهای صاف نیروهای مسلح و اترلو. توپهای صحرائی نیز بهمین ترتیب دوران طفولیت خود را میگذرانند ولی توپهای سنگین، حصارهای بی حفاظ قصرهای نجیب‌زادگان را بارها از هم فروپاشیده بود و به اشراف فتودال اعلام کرده بود که باروت بر پایان سلطه آنان صحه گذاشته است:

توسعه صنعت چاپ، احیای آموزش ادبیات باستانی و تمام جنبش فرهنگی که از ۱۴۵۰، همواره قوی‌تر و عمومی‌تر میشد، تمام اینها بنفع شهرنشینان و پادشاهان، در مبارزه‌شان بر علیه فتودالیسم تمام شد. تأثیر مشترك کلیه این علل که سال بسال شدیدتر میشد و اثر متقابل آنها بر روی یکدیگر که در جهت واحدی صورت میگرفت و مرتباً نیز افزایش می‌یافت، سرانجام در نیمه دوم قرن پانزدهم موجب پیروزی بر فتودالیسم شد و لو آنکه این پیروزی نصیب شهرنشینان نشد و از آن سلطنت گردید. در همه جای اروپا، حتی در دورافتاده‌ترین سرزمین‌هایی که

فتودالیسم بآنچاراه نیافته بود، قدرت سلطنتی بیکباره بر همه قدرتهای دیگر فائق آمد. در شبه جزیره بیرنه، قبایل دوگانه آنجا که بزبان لاتین صحبت می کردند، بصورت دولت پادشاهی اسپانیا وحدت کردند و تحت سلطه کشور آراگون که مردمش زبان کاستیلی را بالهجه ولایتی تکلم میکردند، درآمدند. قبیله سوم، سرزمینهای همزبان را [به استثنای گالیسی] متحد ساخت و دولت سلطنتی پرتغال را تشکیل داد. اهالی ایالات هلندی اسپانیا^۵ کوچ کرده و بوسیله عملیات دریائیشان، کفایت خود را برای کسب موجودیت مستقل و جداگانه ای نشان دادند.

در فرانسه لوئی یازدهم سرانجام موفق شد که بعد از اضمحلال امپراتوری بینابینی بورگوندی، وحدت ملی را - که سلطنت نماینده آن بود - بر نقاط فرانسوی ای که در آن زمان هنوز از هم جدا بودند، تا آن حد گسترش بخشد که جانشین او [شارل هشتم] بتواند در منازعات ایتالیا^۶ مداخله کند و این وحدت فقط یکبار، آنهم در اثر فورماسیون^۷، برای مدت کوتاهی، متزلزل گردید و انگلستان بالاخره به جنگهای دون کیشوتی خود در فرانسه - که در صورت ادامه آنها رمق او گرفته میشد - خاتمه داد.

اشراف فتودالی بعنوان جبران مافات متوسل به جنگهای گل رز^۸ شدند و آنچه سزاوارشان بود بسرشان آمد: آنها بجان هم افتادند و نیروی خود را متقابلاً تحلیل بردند و موجب روی کار آمدن خاندان تودور شدند که قدرت سلطنتی آن بیشتر از تمام پیشینیان و آیندگانشان شد. کشورهای اسکاندیناوی از مدتها قبل متحد شده بودند. لهستان از زمان وحدت با لیتوانی^۹ به استقبال دوران درخشانی از تاریخ خود میرفت. قدرت و سلطنتش روبه افزایش بود و حتی در روسیه بر انداختن شاهزاده نشینان و بدور افکندن یوغ تاتاری پابپای هم صورت میگرفت و بوسیله ایوان سوم برای همیشه قطعیت یافت. در تمام اروپا فقط دو کشور - یعنی ایتالیا و آلمان - یافت

میشدند که در آنها سلطنت و وحدت ملی که در آن زمان بدون وجود سلطنت غیر ممکن بود - یا اصلاً وجود نداشت و یا آنکه فقط روی کاغذ وجود داشت.

ف - انگلس [اواخر ۱۸۴۴]

* - انگلس این مقاله ناتمام را اواخر ۱۸۸۴، در رابطه با تجدید چاپ «جنگ دهقانی آلمان» نوشته است و همانطور که از نامه او به زورگه - مورخ ۳۱ دسامبر ۱۸۸۴ - برمی آید، در نظر داشته است که در کتاب مزبور تغییرات کلی بدهد و جنگ دهقانی ۱۵۲۵ آلمان را به عنوان «نقطه عطف تمام تاریخ آلمان» اعلام دارد، ولی به علت اشتغالات دیگر او، این منظور عملی نمی شود و با وجود آنکه انگلس در سالهای ۹۰ بار دیگر به این برنامه می پردازد مع الوصف این کار نافرجام می ماند.

۱- اطلس جغرافیائی جیبی منکه درباره تاریخ قرون وسطی و عصر جدید،

ص ۳۲.

۲- رودخانه ای که در فرانسه، بلژیک و هلند جریان دارد.

۳- اشاره به اقوام اسلاوی الب (اسلاوهای یولاب) می باشد که گروه بزرگی از قبایل شرقی اسلاوی را تشکیل می دادند و در نواحی میان رودخانه های «الب» و «اودر» زندگی می کردند. اسلاوهای الب که حملات فراوان و متعدد اقوام ژرمن را دفع کرده بودند، از قرن دهم به بعد همواره در معرض حمله اربابان فتودال آلمانی قرار داشتند و با وجود مقاومت سرسختانه ای که از خود نشان دادند در مقابل یورشهای خونین و در جنگهای اشغالگرانه اقوام ژرمن، مغلوب شدند و سرزمین-هایشان به تصرف آنان درآمد و اقوام اسلاوی این نواحی یا به کلی نابود شدند و یا تحت ستم اشغالگران آلمانی درآمدند و به زور آلمانی شدند.

۴- منظور نبردهای بزرگ «جنگهای صدساله» میان فرانسه و انگلستان است (۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳). علل این جنگها هوسها و امیال جنگ طلبانه و اشغال-گرایانه اربابان فتودال هر دو کشور بود و مخصوصاً مبارزه به خاطر سلطه بر شهر-های تجارتي و صنعتی فلاندرن بود. این شهرها خریداران عمده منسوجات پشمی انگلستان بودند. علاوه بر این یکی دیگر از علل عمده این جنگها، ادعائی بود که پادشاهان انگلستان بر تاج و تخت فرانسه داشتند. طی این جنگها، انگلستان بارها سرزمینهای زیادی از خاک فرانسه را اشغال کرد، ولی سرانجام انگلیسیها از فرانسه بیرون رانده شدند و فقط بنادر گاله در دست آنها باقی ماند.

۵- منظور ۱۷ ایالت هلندی است که از ۱۳۸۴ تا ۱۵۹۸ تحت سلطه اسپانیا

بودند. [انتشارات سوسیالیزم]

۶- شارل هشتم پادشاه فرانسه از اختلافات سیاسی و درگیری‌هایی که میان حکومت نشین‌های ایتالیا بوجود آمده بود استفاده کرده و در ۱۴۹۴ با لشکرکشی به ایتالیا حکومت نشین سلطنتی ناپل را به تصرف درآورد، ولی سال بعد نیروهای دولتی مؤتلفه ایتالیا به کمک ماکسمیلیان اول امپراتور اتریش و فردیناند دوم پادشاه اسپانیا ارتش فرانسه را شکست دادند و از ایتالیا بیرون راندند. با این لشکرکشی شارل هشتم به ایتالیا، جنگ‌های معروف ایتالیا (۱۴۹۴ تا ۱۵۵۹) آغاز گردیدند و طی آن ایتالیا بارها مورد حمله و تجاوز اشغالگران فرانسوی، اسپانیایی و آلمانی قرار گرفت و صحنه مبارزات درازمدت این قدرت‌ها و رقابت آنها بر سر سلطه بر این سرزمین گردید.

۷- منظور انگلس از فرماسیون در فرانسه، جنبش هرگنوت است که در قرن ۱۶ تحت شعارهای مذهبی آئین کالون به وجود آمد ولی در واقع با محتوای بورژوائی این مکتب بیگانه بود. فتودالها و قشر پائین اشراف- که با سیاست مرکزیت دولتهای استبدادی متشکل در فرانسه موافق نبودند و می‌کوشیدند که «آزادی‌های» ایالتی قرون وسطائی را مجدداً برقرار سازند- جنبشی را که اقشار مختلف جامعه و از جمله دهقانان و پیشه‌وران در آن شرکت داشتند، به نفع خود مورد استفاده قرار دادند. جنگ‌های معروف به هوگنوت که با وقفه‌های موقتی از ۱۵۶۲ تا ۱۵۹۵ بطول انجامید، موجب توافق اربابان فتودال و بورژوا شد؛ زیرا همه اینها از این جنبش‌های خلقی که خصلت ضد فتودالی به خود گرفته بود، دچار وحشت شده بودند و سرانجام رهبر سابق هوگنوت‌ها یعنی هانری نوارا، نماینده خاندان جدید سلطنتی بوربون که به آئین کاتولیک گرویده بود، به عنوان هانری هشتم پادشاه فرانسه شد.

۸- جنگ‌های گل‌رز (۱۴۵۵ تا ۱۴۸۵): مبارزات میان دو خاندان فتودال انگلیسی بر سر تاج و تخت انگلستان بود. در این جنگ‌ها، سربازان خاندان یورک، یک گل رز سفید و قشون لانکاستر، یک گل رز قرمز بر روی بیرق‌های خود نقاشی کرده بودند. طرفداران خاندان یورک را بخشی از فتودال‌های بزرگ قسمتهای جنوبی انگلستان که از نقطه نظر اقتصادی وضع بهتری داشتند و همچنین مجاهدین و شهرنشینان تشکیل می‌دادند و خاندان لانکاستر به وسیله اریستوکراسی فتودال حکومت نشین‌های شمالی پشیمانی می‌شدند. جنگ در سال ۱۴۵۵ توسط هانری ششم که از خاندان لانکاستر بود، شروع شد و با سقوط ریچارد سوم که از خاندان یورک بود به پایان رسید و منجر به نابودی کامل خاندان‌های فتودال قدیمی و موجب روی کار آمدن هانری هفتم در ۱۴۸۵ گردید. این شخص که از خاندان جدید تودور بود حکومت مطلقه‌ای را بر انگلستان مسلط ساخت.

۹- اولین تلاش برای اتحاد لهستان و لیتوانی در ۱۳۸۵ به عمل آمد، به این ترتیب که دو کشور مزبور اتحادیه کراکو را به وجود آوردند که وظیفه اصلی آن دفاع مشترک در مقابل حملات در حال تزايد آلمان‌های مجاور بود، این اتحادیه

تا اواسط قرن ۱۵ چندین بار از بین رفت ولی باردیگر از نو به وجود آورده شد و
رفته رفته از حالت يك اتحادیه دفاعی به يك اتحادیه متشکل از اربابان فئودال
لهستان و لیتوانی در مقابل مردم اوکراین و روس های سفید درآمد.

قیام مه ۱۸۴۹

قیام مه ۱۸۴۹ که ایالات راین و جنوب آلمان را فراگرفت، در اثر امتناع اکثر حکومت‌ها و دولتهای کوچک آلمانی از قبول قانون اساسی مصوبه مجلس ملی فرانکفورت بوجود آمده بود. این مجلس هرگز از يك قدرت مادی برخوردار نبود و از این بدتر آنکه در راه به دست آوردن يك قدرت، به هیچ گونه اقدام مقتضی دست نیازی نداشت که قانون اساسی خود را بر روی کاغذ آورد، آخرین بقایای نفوذ اخلاقی خود را نیز از دست داده بود. قانون اساسی اگرچه تا حدودی رمانتیک بود مع الوصف تنها شعاری بود که میشد تحت آن بار دیگر گردهم آمد تا بتوان جنبش تازه‌ای را بوجود آورد - علی الخصوص که بعد از پیروزی، قصد اجرای آنرا نداشتند.

قیام در سوم مه در درسدن آغاز گردید و چند روز بعد به قسمت باوا - ریائی فالس و حکومت نشین بادن سرایت کرد. شاهزاده بادن [لئوپولد] وقتی مشاهده کرد که سربازان دست برادری بسوی خلق دراز کرده‌اند، به سرعت پابفرار گذاشت.

دولت پروس که در نوامبر ۱۸۴۸ جنبش انقلابی را سرکوب نموده و در برلن و پروس حکومت نظامی اعلام کرده بود و خود را مدافع حکومتهای سایر کشورهای آلمانی میدانست، بلافاصله نیروهائی به درسدن فرستاد که

پس از چهار روز، مقاومت قهرمانانه شورشیان را درهم شکستند.
البته پروس برای سرکوبی فالس و شاهزاده نشین بادن، احتیاج به
يك لشکر داشت و برای فراهم آوردن آن، مجبور به فراخواندن نیروی ذخیره
شد. در ایزرلون (وستفالن) والبرفلد (راین پروس)، مردم از شرکت در
جنگ خودداری کردند ولی هنگامی که نیروهای نظامی به آنجا گسیل شدند،
شهرها را سنگربندی کردند و آنان را طرد نمودند. بعد از دوروز نبرد، ایزرلون
سقوط کرد. از آنجا که البرفلد وسیله ای برای مقاومت نداشت، لذا
شورشیان - که تعدادشان در حدود هزار نفر بود - تصمیم گرفتند که حلقه
محاصره نیروهای نظامی را بشکافند و خود را به جنوب - که قیام در آنجا
پا گرفته بود - برسانند. شورشیان شکست سختی خوردند و میرباخ فرمانده
آنها دستگیر شد، ولی تعداد زیادی از شورشیان موفق شدند به کمک اهالی
محل از مهلکه بگریزند و خود را به جنوب برسانند. انگلس آجودان میرباخ
بود ولی قبل از اجرای نقشه ها، از طرف او مأموریت یافت به کلن - که در
آن ایام در دست ارتش پروس بود - برود. در واقع میرباخ برای آنکه
بورژواهای مناطقی را - که قصد عبور از آنها را داشت - به وحشت نیاندازد،
نمی خواست يك کمونیست مشهور را در میان ارتش خود داشته باشد.

در این فاصله، قیام، سراسر جنوب آلمان را فرا گرفته بود، اما
انقلابیون دچار همان خطای شومی شدند که پاریس نیز در ۱۸۷۱ مرتکب آن
شد، خطای عدم تعرض. نیروهای دولتهای کوچک مجاور روحیه خود را
باخته بودند و فقط به دنبال بهانه ای می گشتند تا به قیام بپیوندند: آنها
تصمیم گرفته بودند که بر ضد خلق پیکار نکنند. اگر شورشیان اعلام میکردند
که میخواهند مجلس ملی فرانکفورت را - که به محاصره نیروهای نظامی
پروسی و اتریشی درآمده بود - آزاد کنند، در این صورت میتوانستند اهالی
این کشورها را تحریک و تشویق به قیام نمایند. مارکس و انگلس بعد از

تعطیل اضطراری روزنامه «نویه راینیشه تسایتونگ» به ما نهام رفتند تا به رهبران جنبش پیشنهاد کنند که به طرف فرانکفورت پیشروی نمایند ولی آنها از قبول این پیشنهاد امتناع ورزیدند و بهانه‌شان این بود که نیروها به علت فرار افسران نظم و انضباط خود را از دست داده‌اند و مهمات کافی نیز وجود ندارد و غیره و غیره...

در حالیکه شورشیان حرکتی از خود نشان نمیدادند، قوای پروس و باواریا، متفقاً و همراه با نیروهای دولتهای کوچک آلمانی، دست به یورش‌های قهرآمیزی بر علیه شورشیان زدند. همین کار را میتوانستند شورشیان با جرأت و دلیری بیشتری انجام بدهند. نیروی ۳۶ هزار نفری ضد انقلاب در عرض یک هفته ۸۰۰۰ - ۹۰۰۰ شورشی را از فالس بیرون راندند. باید متذکر شد که استحکامات دوگانه آنجا در دست ارتجاع باقی مانده بود. اکنون ارتش انقلابی فقط عبارت بود از نیروهای مسلح بادن که در حدود ۱۰ هزار سرباز جبهه و ۱۲ هزار نفر داوطلب را شامل میشد. چهار نبرد بزرگ رخ داد که به نفع نیروهای ضد انقلاب به پایان رسید، آن هم به علت نابرابری قوا و به وسیله تجاوز به مرزهای ورتمبرگ که به آنها امکان داد ارتش انقلابی را در لحظات حساس محاصره نمایند. بعد از ۶ هفته زد و خورد در میدان نبرد، بقایای ارتش انقلابی مجبور به عقب نشینی به سوایس شد. در جریان این آخرین لشکرکشی، انگلس آجودان سرهنگ و یلپیش بود - که فرماندهی قوای متشکل از داوطلبان کمونیست را به عهده داشت - و در سه نبرد و همچنین در آخرین جنگ تعیین کننده در حوالی مورگ، شرکت داشت. سرهنگ و یلپیش به آمریکا مهاجرت کرد و در آنجا با درجه ژنرالی - که به علت شرکت در جنگهای داخلی آمریکا کسب کرده بود - درگذشت.

این مقاومت سرسختانه در میدان جنگ که بوسیله چند هزار شورشی

غیرمتشکل و تقریباً بدون نیروی توپخانه برضد ارتش منظمی مثل ارتش
پروس صورت گرفت، نشان دهنده آنست که رفقای سوسیالیست‌ها در آن
سوی راین [منظور فرانسه است] قادر به چه کارهایی خواهند بود، آنجا
که ناقوس انقلاب اروپا به صدا درخواهد آمد.

ف - انگلس

[۲۱ نوامبر ۱۸۸۵، روزنامه «لوسویالیست»]

پیام به کنگره بین‌المللی دانشجویان سوسیالیست*

شهروندان عزیز،

از دعوت دوستانه‌ای که برای شرکت در کنگره دانشجویان سوسیالیست از من نموده‌اید، تشکر میکنم و بی‌نهایت متأسفم که نمیتوانم از این فرصت استفاده کنم، زیرا کارهای مبرم و مهمی مانع از شرکت من میباشند. بنابراین مجبورم فقط باین کفایت کنم که موفقیت‌هایی را که در خور کنگره شماست برای آن آرزو نمایم. باشد که مساعی شما بتواند در بین دانشجویان این آگاهی را بوجود آورد که از میان صفوف شما باید پرولتاریای روشنفکری برخیزد که رسالت داشته باشد دوش بدوش و در میان برادران خود [یعنی] کارگران یدی نقش مهمی را در انقلاب آینده بازی کند.

انقلابات بورژوایی گذشته، صرفاً حقوق‌دانان را بعنوان بهترین مواد اولیه سیاسی، از دانشگاه‌های طلبیدند. ولی رهایی طبقه کارگر علاوه بر این به پزشکان، مهندسين، شیمی‌دانان، کارشناسان امور کشاورزی و سایر متخصصین احتیاج دارد. زیرا قضیه بر سر اینست که نه تنها اداره دستگاه سیاسی بلکه همچنین کل تولید اجتماعی بدست گرفته شود و در اینجا،

به شناختهای جدی و متبحرانه نیاز است نه به جمله پردازیهای پرطمطراق.
بادرودهای برادرانه.

ف - انگلس

[۱۹ دسامبر ۱۸۹۳، روزنامه «دانشجویان سوسیالیست»]

* **کنگره بین‌المللی دانشجویان سوسیالیست** که به انگیزه گروهی از دانشجویان سوسیالیست ژنو فرا خوانده شده بود، در روزهای ۲۲ تا ۲۵ دسامبر ۱۸۹۳ در ژنو برگزار گردید و در آن ۲۶ نماینده از سازمانهای دانشجویی ارامنه و بلژیک، بلغارستان، آلمان، فرانسه، ایتالیا، لهستان، رومانی، روسیه و سوئیس شرکت داشتند. در این کنگره مسائل مربوط به شرکت اقشار روشنفکر در جنبش سوسیالیستی، مورد مذاکره قرار گرفت و از جمله مسائل مربوط به مکتب ضدیهود، آنارشیزم و «سوسیالیزم دولتی»، مورد بحث قرار گرفت. قطعنامه این کنگره منطبق با مصوبات کنگره‌های بروکسل و زوریخ انترناسیونال دوم بودند. کنگره همچنین توصیه کرد که تبلیغات فعالانه سوسیالیستی در میان دانشجویان به عمل آید و تصمیم گرفت که یک دبیرخانه بین‌المللی در ژنو بوجود آورد تا در میان دانشجویان سوسیالیست کشورهای مختلف ارتباط برقرار کند و روابط آنها را استحکام بخشد.

این پیام در نشریه دانشجو ارگان دبیرخانه بین‌المللی دانشجویان سوسیالیست منتشر شده است. مجله دانشجو در سال ۱۸۹۱ در بروکسل تأسیس شد و هر ماه دو شماره از آن منتشر می‌شد و ابتدا ارگان فدراسیون دانشجویان سوسیالیست بلژیک بود ولی از اواخر ۱۸۹۳ تبدیل به ارگان دبیرخانه بین‌المللی دانشجویان سوسیالیست گردید.

فهرست منابع*

صفحه	جلد	نویسنده	عنوان
۲۸۷-۲۹۰	۱۹	انگلس	طبقات لازم و طبقات زائد جامعه
		مارکس	تحلیلی از زمان
۳۹۲-۴۰۱	۲۱	انگلس	درباره انحطاط فئودالیسم و اعتلای بورژوازی
۴۸۹-۴۹۱	۲۱	انگلس	قیام مه ۱۸۴۹
			پیام به کنگره بین المللی دانشجویان
۴۱۵	۲۲	انگلس	سوسیالیست

* منابع: مجموعه آثار مارکس - انگلس از متن آلمانی

از همین مترجم منتشر شده است

انتشارات	نویسنده	عنوان
	انگلس	۱- نقش قهر در تاریخ
سیاهکل	روزالو گزامبورگ	۲- برگزیده آثار روزالو گزامبورگ
»	مارکس	۳- فقر فلسفه
»	زینوویف	۴- تاریخچه حزب کمونیست (بلشویک) روسیه
»	مارکس- انگلس	۵- برخی آثار مارکس- انگلس جلد ۱
»		۶- زندگی، آثار و فعالیت‌های مارکس - انگلس جلد ۱
»	مارکس	۷- افشاگریهائی دربارهٔ محاکمه کمونیست‌ها در کلن
»	مارکس- انگلس	۸- اتحادیه کمونیست‌ها، چارتیست‌ها
»	مارکس- انگلس	۹- انقلابهای ۱۸۴۹-۱۸۴۸
»	-	۱۰- زندگی، آثار و فعالیت‌های لنین جلد ۱
»	-	۱۱- زندگی، آثار و فعالیت‌های مارکس - انگلس جلد ۲
»	مارکس انگلس لنین	۱۲- مجموعه مقالات در باره کمون پاریس
»	مارکس- انگلس	۱۳- استعمار جلد اول (ایران- چین)
»	مارکس- انگلس	۱۴- برخی آثار مارکس- انگلس جلد ۲

انتشارات	نویسنده	عنوان
	مارکس - انگلس	۱۵- سیاست خارجی روسیه تزاری
»	مارکس - انگلس - لنین	۱۶- درباره برنامه حزب
»	مارکس - انگلس	۱۷- جنگ داخلی در امریکا (باتفاق دکتر حسن وزیری)
»	لنین	۱۸- موضع نسبت به احزاب بورژوائی

از همین مترجم (در دست تهیه)

نویسنده	عنوان
مارکس	۱- تئوریهای مربوط به ارزش اضافی (جلد ۴ سرمایه) در ۱۰ جلد
مارکس	۲- استعمار جلد دوم (هند)
انگلس - کائوتسکی	۳- سوسیالیسم قضائی
	۴- زندگی، آثار و فعالیتهای مارکس - انگلس جلد ۳
	۵- زندگی، آثار و فعالیتهای مارکس - انگلس جلد ۴
	۶- زندگی، آثار و فعالیتهای لنین جلد ۲

"انتشارات سوسالیزم"

برگزیده آثار مارکس - انگلس - لنین پایه جنبش کارگری ایران تقدیم میکند

منتشرشد:

- ۱- اتحادیه های کارگری و سه مقاله دیگر
 - ۲- بی تفاوتی سیاسی
 - ۳- جنبش کارگری جهان در صد سال پیش
 - ۴- اسناد انترناسیونال اول
 - ۵- مارک یا تکامل جوامع دهقانی
- ۶- مسائل کارگری
 - ۷- سوسالیزم قضائی

منتشر می شود:

۹- مسائل سیاسی - اقتصادی



انتشارات تکاپو

تکاپو ۱۰

بهاء: ۳۵ ریال

دیجیتال کننده: نینا پویان